

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۶ جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۶۰

قصائد

- ۵۶ -

قصیده به تضمین قصیده انوری

در هجو کلب علی خان حاکم ساوه

دوش در خانه سردفتر ارباب دُول  
خیلی از زهره جبینان سمنبر دیدم

آن به انواع هنر، در همه آفاق مَثَل  
همه بر بسته خلی<sup>۱</sup> و همه بر بسته<sup>۲</sup> حلل  
راست چونان، که تو گوئی همه ناقه<sup>۳</sup> است و<sup>۴</sup> جمل  
مضمرا اندر حرکات همگی غنج و<sup>۵</sup> دلال  
جسز در آئینه رویش نتوان یافت بَدَل  
در میان لاله عذاری، که میان خوبان

<sup>۱</sup> "خلی": کلمه عربی و در معنای "زیور"

<sup>۲</sup> جمع حله به معنی جامه نو و دراز که بدن را بپوشاند (مجمع الفصحا، همه پوشیده حل آمده)

<sup>۳</sup> "ناقه": کلمه عربی و در معنای "شتر ماده"

<sup>۴</sup> "جمل": بر وزن "کفن"، کلمه عربی و در معنای "شتر نر"

<sup>۵</sup> "غنج و دلال": کلمات عربی و هر دو در معنای "ناز و کرشمه زنان"

عکس رخسار وی آن کرده دران خانه که شب  
مَثَل ساعد سیمین و کسوف و انگشتش  
دست در بند ازارش زدم از شرم، آرخش  
با رخ خویشتن آن کرد به ناخن ز حیا  
گفت هان این گره آن دست گشاید هر شب  
گفتم این دُرَج گهر خاص من است آن بد کیش  
گفت: آری تن من ملک جهان است، ولی  
گره از بند ازارش چو گشادم، ناگاه  
به مثالی، که به چیزیش<sup>۶</sup> مثل نتوان زد  
وادی و صحن وی از سبزه موئی مشکین  
گفتم: این چیست؟ بخندید، که در فصل بهار  
(جفت گشتیم به هم هر دو چو یک شخص دورو  
خرزه آغاز عمل کرد چو سروی که به باغ  
او خود آگه نه ازان ورطه، که چاه است عمیق  
نه غلط گفتم و گنجی، که همی گنجورش  
آتش شهوت و آب منی، آن کرد دراو  
چون برآن صفحه قلم راند به یک دم، دل شد  
عمل آخر چو شد، آن گلرخ سیمینبر گفت  
جوف این پسته<sup>۱۱</sup> چو بادام شد، آخر همه مغز  
یاد داری، که حدیث کُس و کیر من و تو؟  
لیک ازین باده به جام دگران نیز بریز  
مکن از کثرت شان بیم، که هنگام جماع  
کردم آهنگ بتان دگر از خدمت وی  
تا بزرگان همه دانند، که این مدح کراست؟

عکس آتش نکند گگرد تنور و منقل  
جرم خورشید چو از حوت دراید به حَمَل  
داشت همچون گل رعنا اثر خوف و خجل  
که به آئینه به دندانهُ سوهان صیقل  
که فرو بندق، اگر قصد کند، دست اجل  
روزکی چند نگه داشت، به تزویر و حیل  
بُود بی حشمت تو، کار ممالک مختل  
درگهی دیدم، برافراشته تا اوج زُحَل  
جز به عالی در دستور جهان، صدر اجل  
پر ظرایف شده اطراف چو موهان؟ چَعَل  
بر بسیط کره از خوید پوشیده<sup>۷</sup> اطل  
کرده یک روی در اعلا و دگر در اسفل  
شجر نفس شباب، سر در آمد به<sup>۸</sup> عمل  
تا در افتاد به یک حادثه، چون خر به<sup>۹</sup> وحل  
از قضا بسته به او، حل ابد وجه ازل  
کاتش و آب کند، با گهر و موم و عسل  
بس، که کلکش کند اشکال حوادث را حل  
مرحبا ای ز عمل آخر و از علم اول  
گرچه وی بود همه پوست چو ترکیب<sup>۱۰</sup> بصل  
حسبُ حالی ست، که گفت انوری از روز ازل  
تا نسازند کسمین و نگسالند جدل  
با کمال تو جهان کم بود از یک<sup>۱۳</sup> خردل  
زانکه در حکم وی از جنس خطا نیست خلل  
نام ممدوح بگویم به طریق<sup>۱۴</sup> \* اجمل

<sup>۶</sup> ب. و حیا

<sup>۷</sup> ب. خوردیش

<sup>۸</sup> الف. "کرده یکرو در اعلا و دیگر در اسفل" - مگر آیین مصراع طوری که در بالا آمده، مغشوش است (مصحح پورتال)

<sup>۹</sup> این دو بیت در نسخه کتاب اصل نیست.

<sup>۱۰</sup> "وحل": (به فتحین) کلمه عربی و در معنای "گل و لای"

<sup>۱۱</sup> ب. پسته

<sup>۱۲</sup> "بصل": (به فتحین) کلمه عربی و در معنای "پیاز"

<sup>۱۳</sup> "خردل": بر وزن "ارزن"، دانه ای ست که مزه تند دارد و از آن برای تحریک اشتها استفاده می کنند. در المانی Senf گویند و در

انگلیسی mustard

(قدوة سگ صفتان کلب علی خان خلج که بُود چون سر نامش سر ناموش<sup>۱۴</sup> کل)  
تا به هنگام جدل دست و زبان همه کس آهن و چوب و کُس و کیر برارد به مثل  
میخ در جوف خودش باد، چه آهن چه خَشَب  
کیر در فرج زنش<sup>۱۶</sup> باد، چه اکثر چه اقل

---

<sup>۱۴</sup> ب. مجمل  
<sup>۱۵</sup> \* این بیت در نسخه **کاتب اصل** موجود نبود.  
<sup>۱۶</sup> مجمع الفصحا. کون زنش